

رمانتیسم، مارکسیسم و مذهب در " اصل امید " ارنست بلوخ^۱

نویسنده: میشل لووی

ترجمه: شروین طاهری

اصل امید^۲ نوشته ارنست بلوخ بدون شک یکی از مهم‌ترین آثار اندیشه‌رهای بخش در قرن بیستم است. کتابی عظیم (بیش از 1600 صفحه) که بخش اعظم عمر مؤلفش صرف آن شده. بلوخ در هنگام تبعید در ایالات متحده، از 1938 تا 1947 آن را نوشت، نخستین بار در سال 1953 بازنگری شد و بعد در 1959 بار دیگر مورد بازنگری قرار گرفت. به دنبال محکومیتش به‌عنوان "فرصت‌طلب"^۳ توسط مراجع جمهوری دموکراتیک آلمان، بلوخ سرانجام در سال 1961 آلمان شرقی را ترک کرد.

هیچ‌کس هرگز چنین کتابی ننوشته است، سرزندگی و تحرک مشابه چشم‌اندازهای زنده پیش-سقراطی و کیمیای هگلی، هافمنی نو^۴، بدعت مارپیچی و میسیانیسم شاباتای سوی^۵، فلسفه هنر شلینگ، ماتریالیسم مارکسیستی، اپراهای موتزارت و اتوپیای فوری‌های. یک صفحه را به‌اتفاق بازکنید: این صفحه درباره انسان رنسانسی، مفهوم جوهر (مادی) در پاراسلوس و یاکوب بومه، از کتاب خانواده مقدس مارکس، از آموزه شناخت جوردانو برونو و کتاب اصلاح شناخت اسپینوزا است. فضل و دانش بلوخ آن‌قدر جامع است که خوانندگان اندکی ظرفیت تصدیق این را دارند که کلیت هر مضمون در سه مجلد کتاب توسعه می‌یابد. سبکش اغلب رمزآلود است اما باکیفیتی فراخواننده و گیرا: خوانندگان می‌بایست بیاموزند چگونه جواهرات درخشان و سنگ‌های قیمتی کاشته شده توسط ظرافت سحرآمیز و شاعرانه فیلسوف را استخراج کنند.

برخلاف بسیاری از متفکران دیگر هم‌نسل اش – به همراه دوستش گئورگ لوکاج شروع کرد – بلوخ از شهود جوانی‌اش خرسند بود و هرگز رمانتیسیسم انقلابی نوشتارهای اولیه‌اش را انکار نکرد. در همین مسیر، اصل امید به‌صورت مداوم به اولین کتابش روح اتوپیا^۶ چاپ‌شده در 1918 که شامل درون‌مایه‌های فراوانی است که در دهه 50 تجدید حیات یافته‌اند ارجاع می‌دهد – به‌خصوص ایده اتوپیا به‌مثابه آگاهی پیش‌نگرانه^۷، به‌عنوان جنبه از "ماقبل پدیدار".

چالش اساسی بلوخ این است: آیا فلسفه می‌تواند آگاهی از فردا باشد، بنیادی برای آینده، دانش امید، یا در کل هیچ شناختی نیست؟ از نگاه او، اتوپیا جنبش‌های آزادی‌خواهانه تاریخ انسان را هدایت خواهد کرد: "مسیحیان این را در راه و روش خودشان می‌دانند، بعضی اوقات باوجدانی ناهشیار، گاهی باعلاقه‌ای کاملاً سرزنده و هشیار: اگر چنین نیست چرا میراث بازمانده از قطعات کتاب مقدس مربوط به خروج و میسیانیسم است؟"^۸

فلسفه امید از جانب بلوخ اولاً هستی‌شناسی نه – هنوز – بودن^۹ در تجلی‌های گوناگونش است: نه – هنوز – آگاهی موجود انسانی، نه – هنوز – شدن تاریخ، نه – هنوز – تجلی یافتن جهان. برای او، جهان داری تمایلی کامل به چیزی شدن است، گرایش به‌طرف چیزی، نهفتگی^۹ در چیزی، و آن چیزی که جهان می‌کوشد بشود، اوج مقصود اتوپیا است: یک جهان آزاد از عذاب‌های پست، اضطراب و بیگانگی. در

¹ Romanticism, Marxism and Religion in the "Principle of Hope" of Ernst Bloch by Michael Löwy

² The Principle of Hope

³ revisionist

⁴ Ernst Theodor Amadeus Hoffmann نویسنده و شاعر پروسی (1776-1822)

⁵ Shabbetai Tzvi (1626-1676) حکیم یهودی کابالایی که در امپراتوری عثمانی فعالیت می‌کرد و مدعی انتظار طولانی برای ظهور مسیح

یهودی بود.

⁶ The Spirit of Utopia

⁷ anticipatory conscience

⁸ the not-yet-being

⁹ latency

پژوهش او درباره کارکردهای پیش‌نگرانه روح انسان، رؤیا جایگاه مهمی را اشغال می‌کند، از روزمره‌ترین آن‌ها – رؤیاهای روزمره (خیالات روزانه) – گرفته تا "رؤیاپردازی‌های پی‌آیندی" الهام گرفته‌شده از تصاویر-میل (آرزو)¹⁰.

پارادوکس و تضاد مرکزی اصل امید در اینجا است که این متن قدرتمند، کاملاً متوجه افق آینده، امر نو، نه-هنوز-بودن است، بی‌آنکه هیچ چیزی درباره خود آینده بگوید. کتاب به صورت عملی هرگز تلاش نمی‌کند تصویر، پیش‌بینی یا شاخصه از پیش تعیین‌شده‌ای از لحظه بعدی جامعه انسانی ارائه دهد مگر یک جامعه بدون طبقه بدون استثمار در چشم‌انداز مارکسیسم کلاسیک. در واقع، به‌غیر از بخش‌های کاملاً نظری، کتاب سفری شگفت‌انگیز به درون گذشته است، گذشته‌ای که از تصاویر میل و چشم‌اندازهایی از امید پراکنده در اتوپیاهای پزشکی، معمارانه، تکنیکی، دینی، مذهبی، جغرافیایی و هنری تشکیل شده است.

در این شکل بسیار خاص از دیالکتیک نوعاً رمانتیک میان گذشته و آینده، چالش کشف آینده به اشتیاق گذشته – به صورتی از وعده تحقق نیافته آشکار می‌شود: "موانع نصب‌شده میان آینده و گذشته به میانجی خودشان منهدم می‌شوند، آینده هنوز در گذشته آشکار نیست، تا اینکه گذشته انتقام می‌گیرد و چون میراثی از چیزهای مرسوم پیشین جمع‌آوری می‌شود و ماهی رودخانه در آینده روئیت می‌شود." این به معنای غرق آب شدن در رؤیا یا تعمق مآخولیایی در گذشته نیست، بلکه از گذشته منبعی زنده ساختن برای کنش انقلابی است، ساختن منبعی زنده برای پراکسیسی که به تحقق اتوپیا گرایش دارد.

مکمل ضروری برای اندیشه پیش‌نگرانه، پس‌نگری انتقادی به این جهان است: دادن کیفرخواستی قوی بر علیه تمدن صنعتی/سرمایه‌دار و صدماتش موضوع اصلی است. بلوخ "رسوایی محض" و "بی‌رحمی پست" آنچه "جهان تجاری اخیر" می‌نامد را به باد استهزا می‌گیرد – جهانی که "به‌طور کامل تحت نشانه فریب و تقلب جای گرفته"، در آن "عطش برای کسب کردن، هر انگیزه‌ای دیگر انسانی را مسدود کرده است." همچنین کتاب به شهرهای سرد و کارکردگرایی مدرن حمله می‌برد که دیگر محل سکونت نیستند – Heimat (خانه – سکونت‌گاه – موطن) یکی از کلیدی‌ترین اصطلاحات کتاب – بلکه "ماشین‌های برای زندگی" اند که هستی انسانی را به "درون وضعیت‌های استاندارد شده و همگون موربانه‌ها" تقلیل می‌دهند. سازه‌های مدرن با نفی صورت‌های سازوار، رد کردن درخت زندگی میراث مانده از عصر گوتیک، بلور مرگ منعکس در احرام مصر را سرهم‌بندی می‌کنند. در تحلیل نهایی "معماری کارکردی بازنمایی و حتی تشدید سرشت یخزده جهان خودکار" است که "مردمانش توسط اثر هنری انتزاعی‌شان تقسیم شده‌اند".

نقد بلوخ از تکنولوژی مدرن در درجه اول به واسطه دلواپسی رمانتیک مناسبات هماهنگ‌تر با طبیعت تحریک می‌شود. تکنیک بورژوازی روابطش با طبیعت را هم‌پایه مناسبات خصمانه بازار حفظ و برقرار می‌کند: این تکنیک "همچون ارتشی که کشوری متخاصم را فتح می‌کند درون طبیعت جا می‌گیرد". همچون متفکری از مکتب فرانکفورت، مؤلف "مفهوم سرمایه‌داری تکنیک به‌مثابه" انعکاس¹¹ کلی میل به استیلا¹² باز می‌شناسد، یک نسبت "ارباب و بردگی با طبیعت". این نفی تکنیک به معنای دقیق کلمه نیست اما در مخالفت با موجودیتش در جوامع مدرن نسبت به گونه اتوپیایی "اتحاد فناورانه"¹³ قرار می‌گیرد، یک گسترش تکنیکی به همراه همکاری با طبیعت، تکنیکی که "همچون رهایی و انتشار مخلوقات غنوده در مقبره آزمایشگاه طبیعت فهم می‌شود" – صورت‌بندی که (مانند همیشه بلوخ بدون ارجاع به منبع) از والتر بنیامین قرض گرفته شده.

این حساسیت که می‌توان "پیش-زیست‌بوم‌گرا" خواندش، مستقیماً از فلسفه رمانتیک طبیعت، مفهوم کیفی از جهان طبیعت الهام گرفته شده. بنا به نظر بلوخ برآمدن سرمایه‌داری، ارزش مبادله و محاسبه تجاری همراه با آن است که به ما در "فراموش کردن امر سازواره" و "از دست دادن معنای کیفی" موجود در طبیعت یاری می‌رساند. گوته، شلینگ، فرانس فن بادر، یوزف مولیتور و هگل برخی نمایندگان بازگشت به امر کیفی هستند، به طوری که این بازگشت را به‌عنوان واکنشی به این نادیده انگاشتن و سهو، توسعه می‌دهند هابرماس در نامیدن بلوخ به‌عنوان "مارکسیست شلینگی" بر خطا نبود، چراکه بلوخ می‌کوشید در وحدتی یکتا فلسفه رمانتیک طبیعت و ماتریالیسم تاریخی را مفصل‌بندی کند.

¹⁰ the images-of-wish

¹¹ reflects

¹² domination,

¹³ technical alliance

بلوخ همچنین باعلاقه شلینگ به مذهب مشترک بود - حتی اگر به صورت ریشه‌ای مخالف ایده‌های محافظه‌کارانه متفکران رمانتیک آلمانی باشد. از میان تمامی صورت‌های آگاهی پیش‌نگرانه، مذهب جایگاه ممتازی را اشغال می‌کند چراکه برای مؤلفانش اتوپییایی محض را می‌سازد، اتوپییایی بی‌نقص و امیدی مطلق. با این اوصاف روشن می‌شود که مذهب به آن صورتی که بلوخ بر آن صحنه می‌گذارد - برای استفاده در یکی از تناقضات موردعلاقه‌اش - یک مذهب خدا ناباور¹⁴ است. این مذهب قلمرو خدا بدون خدا است، که آفریدگار جهان تکیه زده بر تخت فرمانروایی‌اش در بهشت را سرنگون کرده و آن را با "دمکراسی تمثیلی"¹⁵ جایگزین می‌کند: خدا ناباوری کمتر از آن که تصور می‌شود دشمن اتوپییایی دینی است، چراکه همان پیش‌فرض مذهب را دارد: خدا ناباوری بدون میسپانیسم هیچ جایگاهی ندارد.

در عین حال بلوخ تمایل دارد مذهب خدا ناباورش را از هرگونه ماتریالیسم مبتدل، "یاس بد" منتقل شده توسط نسخه سطحی از روشنگری - که Aufklärlicht (شبه روشنگری) می‌نامد در برابر Aufklärung (روشنگری) - و آموزه سکولاریسم بورژوازی، به صورت قاطعانه و بسنده جدا کند. این کار با ظرافت‌های اندیشه آزاد مخالف نیست بلکه می‌کوشد این مذهب را با منتقل کردن به درونماندگاری محتوای میل مذهبی حفظ کند، گنجینه‌ای که در زیر اکثر شکل‌های ایده کمونیسم نهفته است: از کمونیسم اولیه کتاب مقدس (که یادآور کمونیسم‌های کوچ‌نشینان است) تا کمونیسم رهبانی یوآخیم دی فلور و کمونیسم هزاره‌گرای یهودیان هزاره (آلبینیانسیان، حسودیان، تابوریتیانها، آناباپتیستها). در توضیح حضور این سنت در سوسیالیسم مدرن، بلوخ در بخش یوآخیم دی فلور کتابش با آوردن نقل‌قولی کمتر شناخته‌شده از انگلس جوان مغرضانه نتیجه‌گیری می‌کند: "خودآگاهی انسان جام مقدس تازه‌ای است که مردمان شادمانه به گردش جمع می‌شوند... این وظیفه ما است که شوالیه‌های جام مقدس شویم، برایش شمشیر بکشیم و زندگی‌هایمان را شادمانه در این آخرین جنگ مقدس که به دنبالش حکومت هزارساله آزادی فرامی‌رسد به خطر اندازیم."

این مهم‌ترین منبع برای مارکسیسم بلوخ و به همان اندازه بخشی از میراث اش از سنت‌های اتوپییایی باقی‌مانده از گذشته است، نه تنها اتوپییای اجتماعی از توماس مور تا فوریه و ویلهلم موریس، بلکه از تمامی رؤیاهای روزانه و تصورات مطلوب از تاریخ انسانیت - که شامل آن‌هایی که در کتاب مقدس و تاریخ مسیحیت آمده هم می‌شود. خصم بلوخ "دشمن قدیمی" انسانیت، خودخواهی هزارساله‌ای است که "از هنگام پیروزی سرمایه‌داری بیشتر از هرزمانی شده است"، مسخ و دگرگونی تمام چیزها و همه انسان‌ها به درون کالاها.

مارکسیسمی که docta spes (آموزه امید) تازه‌ای را به ارمغان می‌آورد، دانش واقعیت، شناخت فعالی که به سمت افق‌های آینده راه می‌پوید. برخلاف اتوپییای انتزاعی گذشته - که محتوایش مخالف تصاویر مطلوب اش از جهان موجود است - مارکسیسم از روند و امکانیت عینی حاضر در خود واقعیت آغاز می‌کند: قدردان از این وساطت واقعی، ظهور اتوپییای انضمامی را می‌پذیرد.

در پراگ باید گفت، علی‌رغم تحسین کردن اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان (پیش از 1956)، بلوخ "سوسیالیسم واقعاً موجود" را با اتوپییای انضمامی خلط نکرد - این اتوپیا در نگاهش همچنان ناتمام باقی ماند، تصویر مطلوبی که هنوز متحقق نشده است. نظام فلسفی او یکسره بر اساس مقوله نه - هنوز - موجود قرار داشت، و نه بر پایه مشروعیت بخشی عقلانی هرگونه وضعیت "فعلیت یافته وجود".

تعریف مارکسیسم به مثابه اتوپیا برای بلوخ به این معنا نبود که خصوصیت علمی‌اش انکار شود: مارکسیسم نمی‌توانست نقش انقلابی‌اش را بدون وحدت جدایی‌ناپذیر تخیل و هشیاری، خرد و امید، دقت در جستجو و شیدایی رؤیاپرداز بازی کند. بنا به بیانی که بسیار مشهور شد، سرما و گرمای جاری در مارکسیسم می‌بایست ادغام می‌شد - هردو ضروری‌اند حتی اگر میانشان سلسله مراتبی واضح وجود داشته باشد: سرمای فعلی برای گرمای حاضر وجود دارد، در خدمت آن است، دقیقاً مثل مارکسیسم که نیازمند تحلیل‌های علمی برای خلاصی یافتن از انتزاع و ساختن اتوپییای انضمامی است.

"روند گرم" مارکسیسم الهام‌بخش آن چیزی است که بلوخ "خوش‌بینی ستیزه‌جو" می‌خواندش، یعنی کنش امید در امر نو، در تحقق اتوپیا. در عین حال خوش‌بینی ستیزه‌جو به صراحت میان امید ستیزه‌جو و "خوش‌بینی سطحی باور به خودکارگی پیشرفت" تمیز می‌دهد. با توجه به اینکه این شکل از خوش‌بینی خطرآفرین ناراست‌گرایش دارد به افیونی تازه برای مردمان تبدیل شود، بلوخ حتی فکر می‌کند

¹⁴ atheistic

¹⁵ mystical

" اندکی بدبینی بهتر از این ایمان سطحی و کور به پیشرفت است . برای بدبینی دل‌نگران از واقعیت ، شگفت‌زده شدن و حیرانی ناشی از عقب‌نشینی و فاجعه به مراتب آسان‌تر است ". او همچنین بر " خصلت تضمین‌ناپذیر " امید اتوپیایی تأکید می‌گذارد .

در بازتفسیری از صورت‌بندی مشهور مارکس – " ما همچنان در پیش تاریخ انسانیت زندگی می‌کنیم " – بلوخ کتاب را بابیان این عقیده که " مبدأ و خواستگاه در آغاز نیست بلکه در انتها قرار دارد " به پایان می‌برد . آخرین کلام به‌طور معناداری ، *Heimat* ، موطن است .

تئودور آدورنو ، یکی از بدبین‌ترین اندیشمندان قرن ، می‌گوید که مؤلف اصل امید یکی از اندک فلاسفه نادر زمانه ما است که هرگز از اندیشیدن به جهانی بدون سلسله‌مراتب سلطه دست نکشید .